



صمصام الملک شیرمحمدخان سنجایی حاکم و سردار قهر شیرین در پای قلمه خود

اشغال ایران

در جنگ بین الملل دوم

صحبت دیروز مابین پایان حکومت رضاشاه و ورود قوای متفقین به ایران رسید. دیکتاتوری رضاشاه خلأ عظیمی در مملکت از لحاظ احزاب و شخصیت‌های سیاسی و رهبران فعالی که مورد توجه و قبول عامه مردم باشند بوجود آورده بود. شاید بد نباشد در اینجا به بعضی از فعالیت‌های حزبی که در آغاز دوره رضاشاه کم و بیش میشد اشاراتی بکنیم که بعد آن فعالیت‌ها بکلی متوقف ماندند. در ابتدای کار رضاخان و پس از جنگ‌های بین الملل اول و تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی باقی مانده های احزاب سابق به فعالیت افتادند و در حالی که رضاخان قدرت در دست داشت و وزیر جنگ بود و نخست وزیر بود و حتی در اوایل دوره سلطنتش آثاری از این احزاب موجود بود. مهمترین حزبی که از ابتدا وجود داشت حزب معروف به اجتماعيون عاميون یا سوسیال دموکرات باقی ماندگان حزب دموکرات قدیم بودند که بر اثر تحولات فکری و عقیدتی دنیایی و پیدایش رژیم سوسیال دموکراسی در آلمان و انقلاب شوروی به این اسم جدید نمودار گردید و خود را دارای يك ایدئولوژی سوسیالیستی نشان میداد و افرادی از همان حزب سابق دموکرات وعده ای از عناصر حزب اعتدال مثل سید محمد صادق طباطبایی هم به آنها پیوستند و يك گروه متشکل بوجود آوردند که تا حد زیادی هم مورد توجه مردم بودند. بویژه که در آن دوره چهارم مجلس سلیمان میرزا بسیار محبوب و وجیه الله بود. و به همین دلیل هم در دوره پنجم بارأی بسیار زیاد به مقام نمایندگی تهران هم رسید. ولی این حزب پس از آنکه رضاخان نخست وزیر شد وعده ای از آنها را وارد کابینه خود کرد و آنها هم کار بادیکتاتوری او شدند بر اثر مخالفتی که مردم ایران بادیکتاتوری داشتند محبوبیت خود را در نظر عامه ی مردم از دست داد و بعد از آن هم که رضاشاه بر امر سلطنت مستولی شد خودش را از شر آنها فارغ کرد و سلیمان میرزا و دارودسته اش را بکلی برکنار کرد و این حزب هم بتدریج روبه تلاشی و بی اثری

رفت و از کار افتاد. به غیر از آن در آن زمان حزب دیگری هم وجود داشت بنام رادیکال که آن را داور ساخته بود. داور مردی بسیار فعال و زیرک و هوشیار بود. هم سخنور خوبی بود و هم چیز خوب مینوشت و هم ابتکار خوبی داشت. يك عده ای در پیرامونش جمع شده بودند که او را هر مطلق خودشان میدانستند و فعالیت‌های زیادی به سود او میکردند. اما در عامه مردم تأثیر زیادی نداشتند. حزب دیگری که در همان زمان تشکیل شد حزب ایران جوان بود که يك عده از تحصیل کرده های ایرانی که از خارج برگشته بودند و یا تحصیلشان را در داخل مملکت انجام داده بودند و روی هم رفته افراد روشنفکر آن زمان بودند تشکیل داده بودند که سران آنها دکتر علی اکبر سیاسی، دکتر مشرف نفیسی، علی سهیلی، محسن رئیس و امثال اینها بودند. در آن زمان که مادر مدرسه سیاسی تحصیل میکردیم بخاطر دارم بعد از آنکه از مدرسه خارج شدیم تمام فارغ التحصیلان آن دوره به استثنای چند نفر دسته جمعی وارد همین حزب ایران جوان شدیم که يك حزب دموکرات، ترقی خواه و اصلاح طلب و روشنفکر بود ولی در توده های مردم تأثیری نداشت. بیشتر افرادی که در آن شرکت داشتند افراد تحصیل کرده و کارمندان دولت و معلمین مدارس عالی و مدارس متوسطه بودند. روزنامه ای هم در آن زمان بنام ایران جوان داشت که بدکار نمیگردد تا موقع زمامداری و پادشاهی رضاشاه رسید. در آن وقت مثلث معروف نصرت الدوله فیروز - داور - تیمورتاش ب فکر تشکیل حزب تازه ای افتادند بنام حزب ایران نو که اثر و عمل آنها و فکرو نظری که داشتند کم و بیش شبیه حزب رستاخیزی بود که در دوره محمد رضاشاه تشکیل شد. یعنی کوشش میکردند که تمام افراد فعال و تحصیل کرده و کارمندان دولت را خواه ناخواه در این حزب وارد بکنند. به همین دلیل هم به حزب ایران جوان فشار آوردند که وارد آن حزب بشود. بخاطر دارم جلسه عمومی حزب ایران جوان که تشکیل شد پیشنهاد کردند که از طرف حزب ایران نو که دارای همین مرام ما و حزبی مترقی است و دولت هم از آن پشتیبانی میکند پیشنهاد الحاق و وارد شدن حزب ما به آن حزب کرده اند. درباره ی آن صحبت‌های زیادی شد بنده و یکی دو نفر دیگر بلند شدیم و درباره آن بکلی مخالفت کردیم و گفتیم این حزبی است که با آرام مردم و با تمایلات افراد مردم تشکیل نشده، يك حزب دولتی است که بازو و قدرت دولت میخواهد خودش را تحمیل بکند و چنین حزبی اثر وجودی و کشش و جاذبه در جامعه ایران نمیتواند داشته باشد و با اصول مشروطیت و دموکراسی انطباق ندارد. رأی هم علنی

گرفتند برای آنکه میدانستند اگر مخفی باشد درد خواهد شد. بنده و آن چند نفر دیگر در آن رأی علنی با صدای بلند مخالفتان را اعلام داشتیم ولی اکثریت موافقت با اینکار کرد. وقتی که حزب ایران نوبه فعالیت افتاد تدین هم که از عناصر هوچی و فعال و کارگردان برای پادشاهی رضاشاه و ظاهراً رئیس مجلس هم بود و سوابق حزبی و فعالیتهای سیاسی داشت در صدد برآمد که حزب دیگری در مقابل این حزب ایران نوبسازد. او هم بایک عده ای از دارودسته بازاری و با چند نفر فرصت طلب حزب دیگری بوجد آورد و شروع به هوچیگری کرد ولی رضاشاه بزودی متوجه شد که این حزب بازاری ها و دارودسته سازیه با حکومت خودخواه و دیکتاتوری او موافقت ندارد دستور انحلال حزب ایران نور اداد و بالنتیجه حزب تدین هم از بین رفت و از آن زمان یعنی از سال ۱۳۰۶ دیگر هیچگونه فعالیت حزبی علنی در دوران رضاشاه وجود نداشت.

حال برگردیم به موضوع جنگ جهانی و اشغال ایران بوسیله نیروهای انگلیس و روس. در هفته اول شهریور ماه سال ۱۳۲۰ بود که بنده از اتاق بالابه اتاق نشیمن آمدم و رادیو را باز کردم بناگهان خبری مثل صاعقه سرپای مرا به لرزه درآورد. شنیدم که قوای روس از شمال و قوای انگلیس از جنوب و از غرب به ایران حمله کرده اند، رادیوی ایران این خبر را داد و اضافه کرد که نیروهای دولت در برابر متجاوزان استادگی میکنند اعلامیه شماره یک ستاد ارتش ایران هم صادر شد. اعلامیه ای که فقط شماره یک بود و به شماره دو نرسید.

س - محتوای اعلامیه شماره یک را بخاطر دارید آقای دکتر؟

ج - بله، آن اعلامیه شماره یک خبر از ورود قوای روس در شمال و انگلیس ها از جنوب و از غرب ناحیه کرمانشاه میداد و اینکه نیروهای دولت در مقابل آنها ایستادگی کرده و ارتش مقاومت خواهد کرد و تسلیم زور و فشار اجنبی نخواهد شد و به مردم و به ملت اطمینان میداد. رادیوی بی سی را هم که گرفتم دیدم بالحن فوق العاده شدید و غیر منتظره و غیر عادی شروع به حملات به شخص رضاشاه کرده و فجایع او را بیان میکنند و اینکه او آزادی ایران را از بین برده، مشروطیت را پایمال کرده، املاک وسیع بدست آورده، سرقتهایی که کرده، فساد اخلاقی که توسعه داده، مردم بیگناهی را که بقتل و کشتار رسانده خلاصه تمام مسائلی که در دوران رضاشاه با سکوت انگلیسها و شاید هم قسمتهای اول آن با موافقت و اشاره ی خود آنها صورت

گرفته بود با حملات تندبه رضاشاه بیان کرد و اینکه او ایران را پایگاه سیاست و خرابکاری آلمان قرار داده بود و ما نمیتوانستیم در برابر این اوضاع سکوت اختیار کنیم و از این جهت قوای ما وارد شدند و ما بعنوان دشمن وارد ایران نمیشویم بلکه باید این نظامی که دشمن ایران و جهان هست ازین برود، و ازین قبیل حرفها، بلافاصله بر همه مردم ایران معلوم شد وقتی که شخص رضاشاه که تا آنوقت تابو بود و کسی جرأت نمیکرد کوچکترین کلامی بعنوان انتقاد درباره ی او بگوید و یا بنویسد با این لحن شدید مورد حملات بیگانه مخصوصاً انگلیسها قرار گرفته و علاوه بر این قوای آنها هم وارد ایران شده در واقع این پایان کار او است . يك هرج و مرج و بیچارگی و پریشانی فوق العاده ای در دولت و در مردم بوجود آمد. بنده توی خیابان که رفتم عده ای از مردم را میدیدم که سراسیمه هستند و نمیدانند چکار باید بکنند. به چند نفر از رؤسای ادارات که از دوستانم بودند برخورد کردم به من گفتند چرا در اینجا مانده اید؟ گفتم چکار باید بکنیم؟ گفتند همه دارند فرار میکنند. گفتم فرار به کجا؟ اینجا مملکت ما است . خلاصه يك چنین روحیه ی متوحش و نگرانی بوجود آمده بود. بیاد دارم در همان روز اول یادوم بود که دولت ایران اعلام کرد که دستور آتش بس و عدم مقاومت داده ، و بنابراین ایران دیگر در حال جنگ و دفاع نیست و يك کشور بی دفاعی است . وقتی که این اعلامیه صادر شد وزیر جنگ وقت که متأسفانه اسمش یادم نیست .

س - نخجوان بود؟

ج - بله بنظرم سرتیپ احمد نخجوان بود. دستوری صادر کرد مبنی بر مرخص کردن سربازان و وظیفه که در حقیقت دستور انحلال ارتش بود. صبح روز بعد که ما بخیابانها رفتیم سربازان ایران را میدیدیم که مانند اسرای جنگی ریخته اند توی خیابانها و بی سلاح و بدون نظم از خیابانها میگذرند و میروند که در دهات و شهرها متفرق و پراکنده بشوند. این امر موجب غضب رضاشاه شد و حتی در صد درآمد که آن وزیر جنگ و یا کفیل وزارت جنگ را محاکمه نظامی و اعدام کند که از آن جلوگیری بعمل آمد و بعد هم کوشش کردند که مجدداً سربازان را جمع آوری بکنند و سرو صورتی به ارتش بدهند. ولی کاری بود گذشته و ورشته ای از هم گسیخته ، پایتخت این صورت را داشت . در شهرستانها، در مرزها و در جاهایی که نیروهای ایران مواجه با قوای خارجی شده بودند وضع بمراتب از این بدتر بود. یعنی بسیاری از افسران که مأمور دفاع بودند بلافاصله مراکز خودشان را تخلیه کردند و فراری شدند، بعضی نیز مقاومت

کردند و شهید شدند. این از هم پاشیدگی ارتش ایران که اسلحه هارابه زمین ریختند سبب شد که در شمال و در غرب اسلحه زیادی بدست افراد ایلات و عشایر بیفتد. برخلاف انقلاب اخیر ایران که مردم شهری از جوانها و چریکها به سربازخانه ها حمله بردند و اسلحه خانه ها را چاپیدند و چریکهای شهری مسلح شدند در آن زمان اسلحه های از دست داده شده و به زمین ریخته شده بدست افراد شهری نیفتاد بلکه مردم عشایر و مردم روستاها و دهات بودند که این سلاح هارا به قیمت های بسیار نازل می خریدند و در مدت کوتاهی عشایر ایران بمراتب از زمان قبل از رضاشاه مسلح تر شدند. چند روزی از این وضع پریشان وی سامان نگذشت که رضاشاه حالت وحشت پیدا کرد و در صد فرار برآمد. بنده از یک راوی موثق شنیدم که گفت از خیابان سپه عبور می کردم دیدم مرد بلندی قامت و تاحدی تاشده ای دم در منزل فروغی ایستاده است. وقتی که متوجه شدم دیدم خود رضاشاه است. حالا این مطلب راست بود یا دروغ نمیدانم. فروغی که رضاشاه او را از سالهای پیش بعد از آن قضایای شورش خراسان مغمضوب و برکنار کرده بود و دیگر مقام و کار دولتی نداشت و در خانه خودش بطور محترم زندگی میکرد. حالا که وضع به اینجا کشیده و نیروهای خارجی وارد ایران شده اند رضاشاه چاره ای جز این نمی بیند که به همان شخص رانده شده خود متوسل بشود. متأسفانه در این خلأ که او بوجود آورده بود هیچگونه جمعیت سیاسی و هیچ رهبری که مورد قبول مردم و ظاهر باشد وجود و حضور نداشت. فروغی زمامدار شد، نخست وزیر شد. او هم تاج بر سر رضاشاه گذاشت و هم تاج از سر او برداشت. رضاشاه بر اثریش روی قوای انگلیس و مخصوصاً وحشت از روسها از تهران فراری شد و به اصفهان گریخت. موقعی که او هنوز در اصفهان بود دکتر سجادی «راکه وزیر کابینه بود» امور کردند و پیش او فرستادند که از او ورقه ای هم راجع به استعفا و هم راجع به واگذاری تمام اموال و دارائیش به ولیعهد که پادشاه ایران شده بود بگیرد. این روایت معروف است که رضاشاه موقعی که به کرمان رفت و در منزل یکی از متعینین آن شهر بود روزی بانوک عصایش روی زمین را میخراشید و خیلی مات و مبهوت با خودش صحبت میکرد و میگفت، اعلیحضرت قدر قدرت، شاهنشاه و سپس يك كلمه ی زشتی نثار خودش میکرد. خلاصه ایشان از کرمان به بندر عباس رفت

و از آنجا اورا انگلیس ها بطرف جزیره موریس حرکت دادند و بعد هم به افریقای جنوبی
 بردند که در همانجا فوت کرد. پسر ایشان محمدرضا شاه که تازه به سن بلوغ رسیده
 و یک یا دو سال بود که با فوزیه دختر پادشاه مصر عروسی کرده و بسیار جوان و نوجوان
 بود به سلطنت رسید. او در آن موقع محبوبیت عظیمی در جامعه ایران داشت، یعنی مردم
 ایران در قیافه و در وجود او مثل اینکه مظلومیت و بیگناهی خود را مجسم میدیدند و علاقه
 ای که نسبت به او نشان میدادند علاقه ای بود که نسبت به میهنشان که به ناحق
 مورد اشغال اجنبی قرار گرفته بود ظاهر میکردند. روزیکه محمدرضا شاه برای سوگند
 یاد کردن به مجلس آمد بقدری جمعیت مردم دور او بمبیل او را گرفته بودند که در واقع
 در بعضی جاها میخواستند او بمبیل راروی دست بگیرند و حرکت بدهند. این
 تظاهری بود خود جوش بی آنکه سازمان دهی داشته و یا سازمانی قبلا آنرا دعوت کرده
 باشد. در این جریان همین بچه های مدارس و شاگردان مغازه ها و افراد عادی مردم
 بودند که با این هلله و با این تجلیل و با این استقبال او را به طرف مجلس حرکت
 میدادند و به آنجا میبردند. همانها که ۳۵ سال بعد تاج و تخت او را سرنگون کردند.
 س - آیا به نظر شما مردم به این فکر نبودند که سلطنت را اصولاً به عنوان سمبلی برای
 استقلال ایران حفظ بکنند در زمانی که مملکت در اشغال نیروهای بیگانه بود؟
 ج - کاملاً این فکر وجود داشت که حالا که نیروهای بیگانه وارد ایران شده
 اند و هیچگونه سازمان حزبی در ایران نیست و رهبرانی که بتوانند مملکت را اداره
 بکنند وجود ندارند و با وجود و با حضور قوای بیگانه بقای ایران و حفظ استقلال ایران
 را در بقای شاه و حفظ مقام او میدانستند بخصوص که او جوان تازه کاری بود که به
 گناهان پدرش و به تقصیرات و خطاهای پدرش هیچ آلوده نبود.
 گویا این مطلب محقق و مسلم باشد ولی علنی و آشکار نشد در آن موقع که فروغی برای
 نخست وزیر معرفی شد و قبول کرد از طرف انگلیسها به او پیشنهاد شده بود که در ایران
 جمهوریت برقرار کند و خود او رئیس جمهور اول ایران بشود. ولی فروغی مرد عاقل
 و مدبر و محافظه کاری بود. میدانست که در اوضاع ایران باخلاً ای که از دوران
 رضاشاه و بارفتن او بوجود آمده و بانبودن احزاب و تشکیلات و با وجود اشغال ایران
 بوسیله قوای بیگانه صلاح مملکت نیست که جمهوریت برقرار شود. او این پیشنهاد
 را رد کرد و همان حفظ نظام سلطنتی و پادشاهی محمدرضا شاه را به نیروهای خارجی
 قبولاند. این یک عمل مفید و مؤثری از طرف فروغی بود. اکنون لازم است درباره

شخصیت فروغی قضاوتی بشود.

البته بنده به خاطر دارم که عامه مردم و بسیاری از افراد وطن دوست در این دوره که اوزمامدار شد و با قوای اشغالگر همکاری میکرد بعلت همین سازش و همکاری با آنها نسبت به او بدبین و معترض بودند و حتی روزی در مجلس یکی از افراد وطن دوست و آزادیخواه مملکت بنام محمدعلی روشن به عنوان اعتراض سنگی به طرف او پرتاب کرد که به سراو خورد. مرحوم دکتر مصدق هم به علت نقشی که در تجدید قرارداد نفت در دوره رضاشاه با انگلیسها داشت و تسلیم شدن به خواسته های انگلیسها و قبول قراردادی که به مراتب از قرارداد پیشین داری زیان بخش تر بود فروغی را گناهکار میدانست و حتی عنوان خیانتکار به او داد. ولی حالا که زمان گذشته است و ما میتوانیم قضاوت بکنیم، نظر خود من بر این است که فروغی مرد خیانت کاری نبود و در آن عمل قرارداد هم او درست است نخست وزیر بود و پیش از اینکه عامل باشد در جریان کاری افتاد که دیگران ترتیب دادند و رضاشاه هم باز بونی تسلیم خواسته انگلیسها شد.

س - این عین همان استدلالی است که تقی زاده هم در دفاع از خودش مطرح کرد.
ج - بله تقی زاده هم در دفاع از خودش کرد. فروغی شخصیت فرهنگی بزرگی داشت. او یکی از بهترین نویسندگان ایران بود. قلمش امروزه هم میتواند در ایران سرمشق باشد. نوشته هایی که از او باقی مانده بسیار ذیقیمت است. در غالب رشته ها کتاب نوشته است. کتابهای درسی در فیزیک، در تاریخ، در اقتصاد. اولین کتاب اقتصادی که از خارجی ترجمه شد و سالها در مدرسه سیاسی تدریس میشد کتابی بود که او ترجمه کرده بود و بعد هم در دوره های آخر عمرش بکار فلسفه و به نشر افکار افلاطون و سقراط پرداخت و کتاب جالبی در تاریخ فلسفه بنام سیر حکمت در اروپا تألیف و کتاب سماع طبیعی مبتنی بر فلسفه ارسطو را از ابوعلی سینا ترجمه کرد. و باز ایراد دیگری که بر او وارد میشد این بود که او شخصیت درجه اول فراماسونری ایران بود. این مطلب محقق است که فروغی در سازمان فراماسونری نه تنها در ایران شخصیت اول بود بلکه در جهان فراماسونری احترام فوق العاده ای داشت. نظریه نقش پنهانی که ماسونها در ایران داشتند و به خصوص در دوره محمد رضاشاه که بعدا شاید درباره آن صحبت بکنیم بسیار نقش بدو کثیفی بود. فراماسونری ایران به صورت یک رکن و یک آلت و اسباب دست سیاست خارجی معرفی شده و مورد نفرت

مردم و وطن‌دوست و آزاده ایران قرار گرفته بود. هر چند باید این‌جا اضافه کنم که ماسون‌های دوره اول، که در اوایل مشروطیت و اواخر سلطنت ناصرالدین شاه پیدا شدند غالباً مردمان آزاده و وطن‌دوست و ترقی‌خواهی بودند که مثلاً شخصیتی مثل مرحوم دهخدا نیز چند صباحی در آن بود. حتی گویا پای مرحوم دکتر مصدق را نیز برای مدت بسیار محدودی به آنجا کشانده بودند. روی هم رفته ماسونری اول در ایران که بوسیله مرحوم آدمیت بوجود آمده بود مرکب از شخصیت‌های مورد توجه مردم و درست کار بودند. نقش بعد ماسونری که دوره فساد آن در ایران بود باعث بدنامی و رسوایی آن شد که در کتاب‌هایی که اخیراً منتشر شده و دیده‌اید آنها را کاملاً بیان کرده است.

س - بله، بالاخص در کتاب اسماعیل راین.

ج - بله بخصوص در کتاب اسماعیل راین که بعداً اگر شد درباره آن هم صحبت میکنیم.

عرض کنم فروغی به همین جهت هم که در يك سازمان مخفی جهانی، وابسته به سیاست‌های خارجی شرکت و مقام مهم ارجمندی داشت مورد اعتراض و ایراد مردم ایران قرار میگرفت. ولی در این زمان گرفتاری و اشغال ایران که او نخست وزیر شد نقشی بکاربرد، که برای ایران بسیار مفید بود و کاری غیر از آن نمیشد کرد. البته باید بگویم که در آن موقع امریکایی‌ها هم در این امر مؤثر بودند مخصوصاً شخص روزولت که هنوز هم قوای امریکا وارد ایران نشده بود کمک بسیار کرده این‌که انگلیسها و روسها با دولت ایران قراردادی ببندند که ورود نیروی آنها به ایران به عنوان نیروی اشغالگر نباشد و تعهد بکنند که بعد از اینکه جنگ خاتمه پیدا کرد در مدت معینی از ایران خارج بشوند با اینکه ایران در آن موقع خواه ناخواه و عملاً تحت تصرف نیروی خارجی قرار گرفته بود و آنها هر چه مطابق سیاست و مصلحتشان بود میکردند بدست آوردن چنین قراردادی و گرفتن چنین تعهدی از آنها که عنوان اشغالگر ندارند و بعد از خاتمه جنگ حداکثر بعد از شش ماه از ایران بیرون خواهند رفت خود این خدمت مهمی بود که باید به حساب فروغی گذاشت. اما بازیکی دونکته به زیان فروغی باقی است.

یکی اینست وقتی که نخست وزیر شد و شاه جدید ایران سوگند و فاداری به مشروطیت خورد مجلس دوازدهم عمرش به پایان رسیده و مجلس سیزدهم را که حکومت دیکتاتوری رضا شاه انتخاب کرده بود هنوز افتتاح نشده بود. اگر ما واقعاً به اصول مشروطیت برمیگشتیم يك انتخابات غیر قانونی که بازور سر نیزه و فشار بر مردم تحمیل شده و همه وکلای آن دست نشاندهگان حکومت دیکتاتوری

اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

بودند پارلمانی غیرقانونی بود و ضرورت داشت که آن انتخابات راباطل اعلام کنند و در مقام تجدید انتخاب برآیند. ولی فروغی چون آدم محافظه کار و محتاط و مال اندیشی بود، شاید هم فشار و صلاح دید خارجیها، مخصوصا انگلیسها در تصمیم او مؤثر بود که متوجه شد اگر بخواهد تجدید انتخابات بکند ممکن است با مشکلات فراوان مواجه شود بخصوص که ایران در حال اشغال بود و روس هاتمام قسمت شمال ایران را در تصرف داشتند، این بود که او به این بهانه که دولت حق انحلال انتخابات را ندارد و اگر ما انتخابات راباطل بکنیم سنت و سابقه ی بدی خواهد شد که هر وقت دولت انتخاباتی را به زیان خود دید آنرا راباطل اعلام بکند مجلس سیزدهم را نگاه داشت و تشکیل داد. برای او در آن اوضاع و احوال غیر ممکن بود که بتواند انتخابات آزاد را به ثمر برساند. نکته دیگری که در آن زمان مورد توجه بود همه ما گوش زد می کردیم موضوع پول ایران بود. ما حساب می کردیم که وقتی که انگلیسها و روسها و بعد هم پشت سر آنها امریکائیا آمدند برای مخارج سربازهایشان و برای مخارج کارهایشان در ایران و برای خریدهایی که در ایران میکنند و خریدهایی که سربازان و افسران آنها میکنند، برای ساختمانها و راهسازی هایی که دارند احتیاج زیاد بریال دارند.

س - معذرت می خواهم آقای دکتر، شما که می فرمائید ما منظورتان چه کسانی هستند؟
ج - جوانانی که در آن موقع هنوز تشکیل حزبی نداده بودیم ولی دور هم دیگر جمع میشدیم و راجع به مسائل ایران بحث می کردیم و در روزنامه هاهم جسته و گریخته مقالاتی مینوشتیم .

س - ممکن است لطف بفرمائید اسم بعضی از این جوانان را بگوئید؟
ج - بعد امیرسیم و به شما می گویم . موضوع این پول بود و ما به این ترتیب حساب می کردیم که در نتیجه اینکه تقاضای ریال زیاد خواهد شد و خارجیها بریال احتیاج دارند و باید ارز خارجی یا طلا و نقره وارد بکنند اگر دولت ایران ارز را آزاد بکند، ارزی که آن موقع تحت نظارت دولت بود، ریال ایران ترقی خواهد کرد و پولهای خارجی تنزل پیدا میکنند و تورم پول هم در ایران صورت نخواهد گرفت ولی اگر تسلیم خارجیها بشود آنهارزهایی در ایران میریزند و ریال فوق العاده ای بدست می آورند و تورم شدیدی که موجب آثار و زیان فوق العاده ای خواهد بود وجود خواهد آمد. این مطلب بقدری واضح و آشکار بود که بلافاصله مورد توجه اشغالگران قرار گرفت . فروغی که دکتر مشرف نفیسی را وزیر دارایی کرد در همان روزهای اول بر اثر یافشاری که از طرف

خارجیها مخصوصاً انگلیسها و اردآمد دولت نرخ لیره و دلار را به قیمت بسیار بالاتر از آنچه تا آن تاریخ رایج بود تثبیت کرد. آنها هرچه و به هر مقدار که میخواستند ارز و تا حد محدودی طلا به حساب دولت ایران میگذاشتند و ریال میگرفتند و وارد بازار ایران میکردند. این کیفیت یعنی ترتیبی که دکتر مشرف نفیسی در تثبیت نرخ ارزهای خارجی داد باعث شد که تورم فوق العاده ای در داخل مملکت بوجود آید و اثر آن گرانی فوق العاده اجناس شد و به تدریج این گرانی به همه مملکت سرایت کرد و در ظرف یکی دو سال قیمت بعضی از کالاها تقریباً صد برابر شد. بنده به خاطر دارم که قند يك من شاید یک تومان به پنجاه تومان رسید یعنی پنجاه برابر شد. روغن که در روز اول جنگ منی سه تومان بود در سال دوم جنگ به منی چهل یا پنجاه تومان رسید. قدرت خرید ریال يك دهم ارزش سابق آن شد و این برای طبقاتی که درآمد ثابت داشتند و برای آنها تیکه حقوق بگیر بودند مثل کارمندان و کارگران وضع مصیبت بار گرانی و حتی قحطی عجیبی بوجود آورده بود. بخصوص که خارجیها هم برای مصارف خودشان گندم و غلات و مواد خوراکی ایران را میخریدند قحطی بطوری بود که در تهران و در شهرهای ایران نان پیدا نمیشد. یکجور نانهای مخلوط از مواد و عناصری به خورد مردم میدادند که تقریباً شبیه به پاره آجر بود و مردم برای گرفتن آن دم دکانهای نانوائی صف میبستند، تازه آنها هم بدست نمی آوردند. شاید در همان سال اول بود، تاریخش درست بخاطر من نیست، که جمعیت کثیری از لهستانیها که از جلوی مهاجمین آلمانیها فرار کرده بودند و میخواستند به کشورهای اروپایی و امریکایی پناه ببرند از روسیه وارد ایران شدند و این افراد که دارای بهداشت سالمی نبودند بر اثر محرومیت غذایی و محرومیت وسایل بهداشتی آلوده به بیماریهای مختلفی بودند و تبهای راجعه و تبهای تیفوس و تیفوئید را در ایران رواج دادند بطوریکه در همین سالها عده کثیری از مردم ایران در اثر این بیماریها کشته شدند. یکوقتی در شهر تهران بقدری وحشت از بیماری تیفوس و تیفوئید زیاد بود که کسی جرئت نمیکرد سوار درشکه یا اتوبوس بشود از ترس آلوده شدن به این نوع بیماریها. تقریباً کمتر خانه ای بود که آلودگی به این بیماریها نداشته باشد. در خانه خود بنده چندین نفر از افراد مادچارتب راجعه و تبهای مختلف دیگر شدند. این بیماریها در دهات کشتار عجیبی کرد در بعضی از دهات که جمعیت آنها مثلاً پنجاه شصت خانوار بود پانزده تا بیست نفر از آنها در ظرف یکسال میمردند. فروغی روی هم رفته این خدمات و این کارها

را کرد، جنبه های مثبت داشت و جنبه های منفی هم داشت ولی باید قضاوت عادلانه باشد و شخصی را که در يك موقعیت اضطراری بوده نباید بطور کلی محکوم کرد، هیچ کس دیگری شاید نمیتوانست در آن زمان بهتر از او کاری انجام بدهد. پس از آنکه فروغی از حکومت کناره گرفت حکومت های دیگری آمدند که همه مطابق تمایل خارجیها بودند. حکومت سهیلی آمد، قوام السلطنه آمد، ساعد آمد، بیات آمد، صدرالاشراف آمد. به ترتیب می آمدند و ترتیب حکومت موقتی میدادند و میرفتند. در همان روزهای اول که اشغال خارجی هایش آمده بودند با عده ای از جوانها و روشنفکران بفکر این افتادیم که چکار باید بکنیم. نیت ما این بود که باید يك نیروی ناسیونالیست که مرام اصلیش حفظ استقلال مملکت باشد بوجود بیاوریم و رفقای که در این موضوع با ما کار و کوشش میکردند افراد برجسته آنها که من حالا بخاطر دارم یکی دکتر شایگان بود، یکی مرحوم شهید نورایی بود، یکی دکتر ملکی بود، یکی دکتر علی آبادی بود و یکی دکتر آذر بود.

س - کدام دکتر ملکی آقای دکتر سنجابی؟ اسم كوچك آقای ملکی چه بود؟
ج - مادو تا ملکی داشتیم. یکی دکتر محمد علی که وزیر دکتر مصدق بود و یکی ملکی که وکیل مجلس بود و با خلیل ملکی نسبت داشت و بنی اعمام بودند. پسر حاج محمود ملکی تهران که يك برادر ابوالحسن ملکی بود و دیگری دکتر مسعود ملکی. اینکه من میگویم در آن زمان این دو برادر بودند.

س - اسم كوچك آقای علی آبادی چه بود؟ برای اینکه چند تا آقای علی آبادی داریم

ج - بله يك عبدالحسن علی آبادی داریم و یکی محمد حسین علی آبادی. این که بنده میگویم در آن تاریخ محمد حسین علی آبادی بود. ما همچنین با عده ای از افسران که خود را مین دوست و ناسیونالیست معرفی میکردند و در واقع بودند ارتباط داشتیم و آنها در آن زمان اینطور تلقین میکردند که رزم آرایك عنصر ملی طرف اعتماد نیست و نقشه های مضر و خیانتکارانه دارد و گروهی در مقابل او تشکیل داده بودند و این گروه مطابق همان عقیده ای که ما داشتیم طرفدار شاه بودند. ما در آن زمان به شاه علاقمند بودیم و میخواستیم بهر کیفیتی است او را حفظ و تقویت کنیم و در پیرامون او محبوبیت بوجود بیاوریم. بنده در سال دوم اشغال ایران، در سال بیست و يك، برای اولین بار بعد از ده پانزده سال از دوره رضاشاه که به کرمانشاه و به محل خانوادگی ام نرفته بودم قصد کردم به آنجا بروم. هم دیداری با خانواده و ایل سنجابی تجدید کنم

و هم راجع به فعالیت سیاسی ممکن در انجام مطالعات و اقداماتی بنهیم . بنده علاوه بر آن جمع که بابعضی از دوستان و هم فکران داشتیم و اسم آن رانهضت انقلابی ملی ایران گذاشته بودیم ولی هنوز علنی نشده بود یک جمعیتی هم از کرمانشاهی های مقیم تهران ترتیب داده بودم . جمعیت نسبتاً قابل توجهی که مرام و هدف آن خدمت به اصلاح و آبادی و عمران شهرستان کرمانشاه بود، و در ضمن خدمت به مملکت و حفظ وحدت ملی ایران و معارضه با آنهائیکه بخواهند در نواحی کردنشین ایران نغمه های مخالف وحدت ملی بوجود بیاورند .

این جمعیت کرمانشاهی های مقیم تهران را بنده و جمعی از دوستان همشهری تشکیل داده بودیم . برای توسعه تشکیلات آن در کرمانشاه و برای تجدید دیدار با خانواده به آن شهر رفتم . در آنجا البته استاندار کرمانشاه را که امیرکل بود دیدم و فرمانده قوای نظامی را هم که سپهبدشاه بختی بود ملاقات کردم ولی به دیدار نماینده سیاسی قوای اشغالگر انگلیس که همه کاره بود نرفتم زیرا که با او کاری نداشتم . در شهر کرمانشاه به فعالیت پرداختم ، جمعی از جوانان دبیرستانی و فارغ التحصیلان دبیرستان و فرهنگیان و یک عده از جوانان بازاری بنام جمعیت کرمانشاهی ها بوجود آوردم و بعد از آنجا به ایل سنجایی رفتم . دو یاسه روز در میان خانواده خود بودم که یکروز دیدم از یکی از دهات مجاور یکی از دوستان عشایری که در قصبه روانسر منزل دارد به دیدار ما آمد و با برادرم نجوایی کرد و او هم به من گفت که استاندار کرمانشاه از نماینده سیاسی - نظامی انگلیسی در کرمانشاه شنیده است که شما در اینجا فعالیتهایی بر ضد آنها میکنید و خواهش کرده است که فوراً به کرمانشاه برگردید . بنده روز بعد به کرمانشاه برگشتم و به دیدن استاندار رفتم . او به من اظهار داشت که بله این آقای کلنل فلیجر خیلی نسبت به شما بدبین است و به او گزارشهایی داده اند که شما در کرمانشاه و در میان ایلات علیه انگلیس ها مشغول فعالیت هستید .

اینجا مناسب میدانم که باز به یک حاشیه دیگری پردازم تا بعد دوباره بر سر همین مطلب برسیم . و آن این است : در همین زمان که قوای انگلیس وارد ایران شده و مجلس سیزدهم هم تشکیل شده بود یک جنبش ضد خارجی در ایران بوجود آمد . با ورود این نیروهای خارجی آلمانیها که در ایران مشغول کار بودند از ایران خارج شدند یعنی یا خودشان فرار کردند و یا دولت ایران آنها را بر حسب معرفی انگلیسها و روسها اخراج کرد . ولی عده ای از آنها بصورت مخفیانه و بصورت جاسوس و کارگردان سیاست

آلمان باقی ماندند. در این زمان معروف بود شخصی بنام مایر مشغول فعالیت و تشکیل دادن جمعیت‌هایی علیه انگلیسها و روسها و ایجاد خرابکاری در کارهای آنهاست، و یک جمعیت ایرانی هم برای همکاری با او تشکیل شده بود. کسی که در آن موقع در رأس این فعالیت قرار داشت یک نماینده مجلس بود بنام نوبخت. نوبخت وکیل مجلس طرفدار جدی رضاشاه و یک فرد ملی و وطندوست بود. در آن موقع آنها علاوه بر افراد متفرق از جوانان و افسران و بازاریان باجمعی از سران عشایری هم ارتباط پیدا کرده بودند. با خود بنده هم نوبخت ارتباط یافت و پیشنهاد همکاری کرد ولی من با فکر و فعالیت‌های او موافق نبودم و عقیده داشتم که روی محاسبه نیروهای متخصص با مال فتح و پیروزی با انگلیسها و روسها و امریکائیها خواهد بود. بنابراین ایجاد سازمان‌هایی که کارشان خرابکاری و فعالیت‌شان زیرزمینی باشد چیزی جز هدر دادن قوای ملی نیست. به پدرم و بعضی از رؤسای عشایری که بامن ارتباط داشتند نصیحت میکردم که وارد چنین اقدامی نشوند. این نه از روی دوستی با انگلیسها و یاروسها بود که به هیچوجه دل خوشی از آنها نداشتم و مطلقاً با هیچیک از مقامات آنها مربوط نبودم بلکه بنا بر سنجش نیروهای متخصص و توجه به موضوع جغرافیایی ایران عقیده داشتم که باید کوشش کرد دولتی در ایران از عناصر ملی و درستکار تشکیل بشود که بتواند در مقابل دولتهای اشغالگر در مواردی که تقاضاهای غیر قابل قبول دارند و یا فشارهای بی‌مورد وارد می‌آورند یا مداخلات خارج از رویه میکنند مقاومت کند و منافع ایران را محفوظ بدارد. ولی در صدد دشمنی و مخالفت و خرابکاری علیه آنها به هیچ وجه بر نیاید. این اساس فکر ما بود. حال برگردیم بر سر مطلب. وقتی که پیغام استاندار رسید من به شهر برگشتم و به دیدار مجدد او رفتم. او با حالت نگران نظریه آن کنل انگلیسی بنام کنل فلیجر را بیان و به او تلفن کرد و از من خواهش نمود بروم و او را ببینم. روز بعد بنده به دیدن آن شخص رفتم. کنل فلیجر بلافاصله بمن گفت، شما به کرمانشاه چرا آمدید؟ گفتم شهرم هست، وطنم هست، خانواده ام هست، ایلم هست. گفت، نه، شما اینجا آمده اید که علیه ما خرابکاری کنید. بنده جوابی که به او دادم این بود که من اگر هم دشمن شما باشم اما خدمتگذار وطنم هستم. من کاری میکنم که به نفع مملکت باشد و وقتی من به نفع مملکت نمیدانم که علیه شما الان اقدامی بکنم چرا میکنم. گفت، شما در جنگ بین الملل گذشته پدرتان، عموهایتان و ایلتان با آلمانها و عثمانی‌ها همکاری میکردند و خود شما هم الان دارید همین کار را میکنید. گفتم این

را شما از روی اطلاع میگوئید یا از روی قیاس و گمان . اگر اطلاعی هست آن منبع اطلاع و دلیل تان را بمن ارائه بدهید اما اگر از روی قیاس میگوئید صحیح نیست . اوضاع جنگ بین الملل گذشته با این جنگ تفاوت زیاد دارد . در آن جنگ عثمانیها با شما مخالف بودند و عثمانی بعنوان یک دولت اسلامی تبلیغ اتحاد اسلام میکرد ، علاوه بر این در آن زمان دولت روس يك دولت متجاوز تزاری بود که ملت ایران همه بر علیه آن بودند . در آن زمان در داخل ایران و خارج از ایران افرادی که امروزه با شما همکاری میکنند مثل سلیمان میرزا و تقی زاده و دیگران بر علیه شما بودند و بعد بر فرض پدر من و خانواده من در آن وقت بنا بر مقتضیات آن زمان علیه شما بودند با حالای من چه ارتباط دارد؟ الان اوضاع و احوال دیگری است . من اگر هم مخالف شما باشم و از شما هم نفرت داشته باشم اما فکر این میکنم که روی محاسبه نیروهای دنیایی در این جنگ که نقشه راهم به اونشان دادم ، شما پیروز خواهید بود بنابراین آیا این بی عقلی نیست که من بخواهم يك عده ای از مردم ایران و یا عشایر ایران را به کاری وادار بکنم و با همراهی بایک دولتی که میداتم سرانجام مغلوب خواهد شد . باینکه تمام استدلال من منطقی بود آن مرد بنهایت بی عقلی و بنهایت خشونت روز بعد دادبنده را سوار یک کامیون باری و روانه تهران کردند . این عمل کلنل فلیچر در تهران انعکاس شدید پیدا کرد . حتی بعضی از توده ای هادر آنموقع به سراغ من آمدند . این کیفیت سال اولی بود که من با آنها مواجه شدم . در سال بعد انتخابات دوره چهاردهم شروع میشد . در انتخابات دوره چهاردهم شاه واقعا میخواست که يك عده عناصر ملی و جوانهای تحصیلکرده وارد مجلس بشوند . بنده روزی در منزل بودم که تلفنی به من شدو یک افسری از من خواهش کرد که به دیدن من بیاید . او سر شب به دیدن من آمد . این افسر آقای حسین فردوست بود که گویا در آن موقع درجه ستوانی داشت و گفت ، اعلیحضرت میخوانند شمارا ببینند و من امشب آمده ام که شمارا به آنجا ببرم . گفتم بسیار خوب . به خانم هم جریان را گفتم که بدانند و اطلاع داشته باشد که شب من به کجا میروم برای اینکه نمیدانستم نتیجه اش چه خواهد بود . همراه او و در اتومبیل او به سعدآباد رفتیم . از یکی از خیابانها که خیابان دربند باشد و اردیکی از عمارتهای متصل به سعدآباد شدیم و در یک سالنی مرانشاندند و اعلیحضرت هم به آنجا وارد شد و این دفعه اولی بود که من با ایشان مواجه میشدم . خوش رو و خوش صحبت و خیلی گرم بامن صحبت کرد و نظریات سیاسی مرا خواست . من گفتم که باید تمام کوشش ما بر این باشد که

دولتی از رجال ملی مقاوم بوجود بیآوریم که آنها در برابر توقعات بی رویه خارجی هایتوانند به نفع ایران مقاومت بکنند و تسلیم و آلت عمال آنها نباشند. بعد گفتم اگر بشود در این مجلس که انتخاباتش جریان دارد یک عده از افراد آزادیخواه و میهن دوست وارد بشوند نیروی استقلال طلبی ملی قدرت خواهد گرفت. بعلاوه به شاه هم گفتم که من اطلاع دارم و میدانم که یک عده ای از افراد و احزاب دشمن شما هستند و خارجیهام شاید نسبت به شما اطمینان نداشته باشند ولی آنها تیکه و وطن دوست هستند علاقمند به حفظ شما هستند. به من گفت، شما چرا در انتخابات شرکت نمیکنید؟ گفتم من در کرمانشاه زمینه دارم. گفت، بروید کرمانشاه فعالیت کنید و من در تهران هم کوشش میکنم که یک عده ای از جوانان و افراد وطن دوست انتخاب شوند. میدانم که او در آن دوره در انتخابات دکتر رضازاده شفق و در انتخاب مهندس فریور در تهران مؤثر بود. گفتم من که سال گذشته به کرمانشاه رفتم مواجه با چنان مشکلاتی از طرف انگلیسها شدم و باز هم ممکن است دچار چنین مشکلی بشوم و حکومت هم کاری برای من جز خرابکاری و اشکال تراشی نخواهد کرد. گفتم، خیر شما بروید و حکومت علیه شما کاری نخواهد کرد و من سفارش شمارا به سهیلی کرده ام. بنده باز آن سال به کرمانشاه رفتم. در آنجا که یکی دو روز بودم دیدم شهر آشفته شده، ادارات دولت پلیس آنجا، دفترهایی که انگلیسها تشکیل داده اند همه مضطرب و ناراحت هستند عینا مثل اینست که در لانه مورچه حشره ی غیر متجانسی وارد شده باشد آنها به ولوله افتاده اند که من وارد جریانات انتخابات شده ام. آن کلنل انگلیسی، کلنل فلیجر هم که مشهور به نادرستی و پول گرفتن و رشوه گرفتن و فساد اخلاق و هرزگی و مردی خشن و زحمت بود، از استان داروقت خواست که من بدیدن او بروم. تارفتم و دیدم گفتم، شما مگر سال گذشته اینجا نیامدید و ما نگفتم که اینجا حضورتان پسندیده مانیست. باز چرا آمده اید؟ گفتم برای شرکت در انتخابات آمده ام. گفت، شما اینجا نمیتوانید انتخاب بشوید. گفتم مگر انتخابات آزاد نیست؟ گفت، انتخابات آزاد است ولی شما انتخاب نخواهید شد. ما مداخله در انتخاب نمیکنیم ولی شما انتخاب نخواهید شد. بعد شما که اینجا آمده اید به رشید السلطنه گوران، که یکی از رؤسای ایل گوران بود، چه دستوری داده اید؟ به سلیمان بك آرش، که یکی از رؤسای ایل جوان رود بود چه ارتباطی دارید؟ گفتم هیچکدام از این دو نفر را من اخیرا ندیده ام و حتی نمیدانم این آقای آرش که در تهران ساکن است الان آنجا است یا اینجا است.

گفت ، شما میدانید، خوب هم میدانید ما هم میدانیم که شما میدانید . بلند شد و کتاب کوچکی از قفسه برداشت و گفت ، این کتاب خاطرات مربوط به جنگ بین الملل گذشته و اقدامات پدران شما علیه مادران جنگ است . شما هم جانشین همانها هستید . برادر شما هم همین گناه شما را دارد و ایل شما هم همین گناه شما را دارد . شما در این جادو شهر کرمانشاه نباید بمانید . خلاصه بدون اینکه بنده بتوانم در آنجا فعالیتی بکنم روز بعد بنده را و برادرم را که رئیس ایل سنجایی بود و پسر عمویم را گرفتند و تحویل يك اتومبیل کامیون دادند و ما را یکسره به تهران برگرداندند و به دنبال آن دایی و برادر بزرگتر و پسر عموهایم را هم آوردند و به همدان و بروجرد فرستادند . علاوه بر آن چند نفر از رؤسای ایل کوران که باینده دوستی داشتند از جمله همان رشید السلطنه را که اسم بردم با برادرش تبعید به همدان کردند و چهار نفر از سادات محترم آنها را هم به تهران فرستادند و بکلی ایلات سنجایی و کوران را از رؤسایشان خالی کردند . در آن زمان علی سهیلی نخست وزیر بود . او وقتی که من میخواستم به کرمانشاه بروم بمن تلفن کرد و گفت شما به کرمانشاه بروید و در آنجا مانعی برای انتخابات شما نخواهد بود . بعد از اینکه باین کیفیت برگشتیم و ما را تبعید کردند ، نه تنها خودم بلکه برادرها و رؤسای کوران را هم که تبعید کرده بودند پیش سهیلی بردم و ماجرا را بیان کردم . او خطاب به تبعیدشدگان گفت ، نمیگویم شما وطن دوست نیستید ، نمیگویم که شما عمل خلافی کرده اید ولی مملکتی است اشغال شده و نیروی خارجی در اینجا است و آنها وجود شما را مزاحم خودشان میدانند و ما مجبور هستیم در مقابل آنها تسلیم بشویم تا شما در تهران هستید مقرری از طرف دولت برای مخارج شما پرداخته میشود . آنها بدین ترتیب مدت یکسال در تهران تحت توقیف ماندند و کلنل فلیچر هر چه توانست فشار به خانواده ی مادران ناحیه وارد آورد . در این تاریخ بنده و بعضی از دوستانم به این فکر افتادیم که يك حزب ملی جدید بوجود بیاوریم . در این موقع به غیر از آن حزبی که نوبخت بوجود آورده و معروف به حزب کبود بود افراد دیگری به اسمهای مختلف به صورت حزبی فعالیت میکردند . یکی از آنها حزبی بود بنام حزب پیکار که جهانگیر تفضلی و خسرو اقبال برادر دکتر اقبال و چندین نفر دیگر آنرا میگرداندند و روزنامه ای داشتند که خیلی تندرو و ضد خارجی خود را نشان میداد و در آن موقع محبوبیتی در میان مردم داشت .

حزب دیگری هم بوجود آمده بود بنام حزب مین برستان که علی جلالی ، شجاع

الدین شفا، مجیدیکتایی و محمدپورسرتیب در کمیته ان بودند و یک‌کعبه از جوانان به آنها پیوسته و فعالیت‌هایی به اسم میهن برستان می‌کردند و در میان خانواده های لرستان هم نفوذ و اثر داشتند چون پورسرتیب از ایل سکوند لرستان بود. حزب دیگری هم بنام حزب استقلال وجود داشت که آنرا عبدالقدیر آزاد بوجود آورده بود. بنده هم با چند نفر از دانشیارهای دانشگاه و جوانان جمعیتی داشتیم که هنوز عنوان حزبی پیدا نکرده بودیم. با آن سه حزب مذکور ما وارد مذاکره شدیم و بعد از نشست و برخاست زیاد از آن سه حزب و جمعیت مایک حزب جدید بوجود آوردیم به نام حزب میهن و قرار شد که از هر جمعیت ۴ نفر بعنوان شورای عالی آن حزب معرفی شود که از طرف دوستان بنده و دکتر آذر و دکتر مسعود ملکی و دکتر محمدحسین علی آبادی معرفی شدیم. و آنها نیز هر کدام نمایندگان خود را معرفی کردند و حزب جدید به فعالیت پرداخت و یک عمارت خیلی بزرگ باقریب سی اتاق و دو هزار تومان کرایه در ماه که برای آن موقع پول قابل توجهی بود در خیابان شاه آباد اجاره کردیم و یک روزنامه بنام رستاخیز هم ارگان آن قرار دادیم. هدف ما در آن موقع مقابله با حزبی بود که سیاستهای خارجی پشتیبان آنها بودند چه حزب دست چپ و چه احزاب ارتجاعی دست راست. حزب دست چپ عبارت از حزب توده بود که کشش و جاذبه فوق العاده ای در میان جوانان داشت و با وسائل و امکاناتی که در اختیارش می‌گذاشتند توانسته بود در میان کارگران و جوانان روشنفکر انقلابی نفوذ زیادی پیدا کند و یک جمعیت قوی با روزنامه ها و نشریات مختلف بوجود آورده بود. بعلاوه عده ای از رهبران آنها در مناطق تحت اشغال شورویها به وکالت مجلس انتخاب شده و پایگاه سیاسی مهمی بدست آورده بودند.

س - امکاناتی که می‌فرمائید چه کسانی در اختیارشان می‌گذاشتند؟

ج - روسها در اختیارشان می‌گذاشتند. راه آهن ایران در اختیارشان بود و وجوه حساسی به آنها می‌رسید. ولی امکانات مالی ماتنها و جوهی بود که اعضا حزب می‌پرداختند از بازار بیاهم به ما کمک هایی کردند. شاه چندین بار خواست به ما کمک مالی بدهد بنده زیر بار نرفتم. حتی یکروز با زمین فردوست بمن تلفن کرد و به منزل من آمد. دیدم یک کارتون بزرگ همراه اوست. بمن گفت، اعلیحضرت مرافرستاده بیش شما و این سهام شرکت کیهان است که مال اعلیحضرت است، شاید قریب سیصد هزار تومان بود، اعلیحضرت اینها فرستاده اند که من به شما بدهم که هم در اختیارتان باشد برای امور حزبی و هم روزنامه را در تحت اختیار بگیرید.

س - همین روزنامه کیهان ؟

ج - بله همین روزنامه کیهان . گفتم حضوراً علیحضرت از قول من عرض کنید چنین کاری نه بصلاح شماست و نه به صلاح ما . ما تا زمانی میتوانیم به شما خدمت کنیم و مفید باشیم که از شما استفاده مالی نکنیم . علاوه بر این شما اگر به يك جمعیت حزبی پول بدهید مورد اعتراض و حملات دیگران قرار میگیرید . این بود که بنده آنها را دوباره به زیر بغل آقای فردوست دادم و برگرداندم .

ما از جهت پول فوق العاده در مضیقه بودیم . یکی دو تا گاردن پارکی دادیم که قریب بیست سی هزار تومان جمع آوری کردیم . و از پول ماهانه ای که خودمان میدادیم می توانستیم به سختی چرخهای حزب را براه بیندازیم . مجلس چهاردهم هم تشکیل شده بود ما علناً و یکسره پشتیبانی از دکتر محمد مصدق میکردیم . مصدق هم مشغول فعالیت سیاسی شد . یکی از وکلای مجلس که الان متأسفانه اسم او را بنیاطر ندارم در یکی از جلسات به مصدق ناسزا گفتم . عده ای از جوانان ما که از جوانان تند انقلابی و ملی بودند شبانه بمنزل او رفتند و موقعی که وارد منزلش میشد جلوی او را میگیرند و کتک کاری مفصلی میکنند و سر و صورتش زخمی میشود و به او میگویند این سزای کسی است که به مصدق بد بگوید .

س - آن شخص خودش نماینده مجلس بود ؟

ج - بله خودش نماینده مجلس بود . فردای آن روز این شخص در مجلس اعلام کرد که این حمله را دکتر سنجابی و مهندس فریور ترتیب داده اند و حال آنکه آنوقت فریور با ما همکاری نداشت ولی او هم نماینده مجلس و بسیار مورد توجه مردم بود .

س - شما فرمودید که دکتر مصدق هم وارد فعالیتهای حزبی شد ؟ کدام حزب را میگوئید ؟

ج - وارد فعالیت حزبی خیر ، وارد فعالیت سیاسی در پارلمان شد . اولین فعالیت سیاسی مصدق در پارلمان مبارزه ای بود که علیه اعتبارنامه ی سیدضیا کرد . بنده قبلاً به شما گفتم که ما وارد مبارزه با احزاب دست چپ و دست راست شده بودیم . دست چپ عبارت از حزب توده بود . اما در دست راست دو حزب وجود داشت . یکی حزبی بود بنام حزب عدالت که جمال امامی و علی دشتی بوجود آورده بودند که ما با آنها نیز در افتادیم . جمعیت دست راست دیگری که تشکیل شده بود حزبی بود بنام اراده ملی که سیدضیا بوجود آورده بود و مظفر فیروز با روزنامه رعدا امروز کارگردان آن

بود. سیدضیاءدراينجايك نقش عجيب و غريب داشت. اين آدمی که بیست و چندسال از ایران بیرون رانده شده بود و با آن سوابقی که در کودتای ۱۲۹۹ و در قرارداد ۱۹۱۹ داشت موقعی که روسها حزب توده را بوجود آوردند که در ابتدا فاتح کارگردانی آن را میگردانگلیسهام سیدضیاء از فلسطین آوردند و در غیاب خود او از شهر یزده و کالت انتخابش کردند.

س - مصطفی فاتح .

ج - بی همان مصطفی فاتح شرکت نفت . بعد همان پنجاه و سه نفری که زندانی شده بودند کارگردانهای اصلی حزب توده شدند و در پیرامون شاهزاده سلیمان میرزا گرد آمدند و رهبران مشهورشان عبدالصمد کامبخش و رضارادمنش و ایرج اسکندری و دکتر جودت و دکتر یزدی و الموقی و فریدون کشاورز و خلیل ملکی بودند و رضاروستا که سازمان کنفدراسیون کارگران را اداره میکرد. ما کوشش کردیم که در خارج از تهران هم سازمانهای حزبی بوجود بیاوریم . و موفق شدیم که در گیلان يك سازمان خیلی خوب و منظم ، در گرگان يك سازمان خوب که اداره کننده اول آن که خوب هم اداره میکرد احمد قاسمی بود. همان احمد قاسمی که بعداً به حزب توده پیوست . بعد در تبریز، در مشهد، در اصفهان ، در کرمانشاه ، در ملایر ، در اهواز و آبادان و بالاخره در شیراز شعباتی تشکیل دادیم . حزب توده با ما و ما با آنها در افتادیم . آنها شعار میدادند علیه استعمار و ارتجاع مبارزه کنید. ما شعار میدادیم علیه هرگونه استعمار مبارزه کنید. علیه استعمار سرخ و سیاه مبارزه کنید. و آنها از این کلمات ما بسیار آزرده میشدند و میگفتند اگر شما آزاد میخواه و ملی هستید چرا با ما در میافتید؟ چرا بیشتر تشکیلاتتان را در شمال بوجود آورده اید؟ میگفتیم مادر قسمتهای دیگر هم تشکیلات داریم . اگر تشکیلات مادر شمال فعالیتش در میان مردم مؤثرتر است بعلت اینست که شما در آنجا مداخله بیشتر دارید و این واکنش مردم در برابر شماست . به این ترتیب ما این حزب میهن را پایه ریزی کردیم و شعباتی برای آن بوجود آوردیم و در پیرامون دکتر مصدق بودیم . بنده يك وقت به مناسبتی از ایشان دعوت کردم که به حزب ما بیایند و سرکشی نکنند و دعوتی هم از مردم کردیم که در میتینگ شرکت کنند. در آن روز جمع کثیری به حیاط حزب ما آمدند که آن حیاط و خیابان مجاور مملو شد از جمعیت . در آنجا سخنرانی های بسیار مؤثری در تجلیل و پشتیبانی از مصدق کردیم . در این وقت حزب دیگری هم بنام حزب ایران بوجود آمده بود که

افراد مؤثر آن در آن وقت مهندس فریور، مهندس زیرک زاده، مهندس احمد زنگنه، مهندس حسینی، مهندس حق شناس، الهیار صالح، ارسلان خلعتبری و دکتر شمس الدین جزایری بودند و افراد زیادی از مهندسین که دوست و معتقد به شخصیت آقای مهندس فریور بودند. در عمل ما امیدیدیم که مرام ماوروش مبارزه‌ی مباحزب ایران یکی است یعنی آنها هم عیناً همان موضع گیریهای ما و همان ایده‌های ما را دارند. حزب میهن در آن زمان در وضع مالی بسیار ناگواری بود. بعد از اعتصاب معروف مهندسین که کارگردان عمده آن مهندس فریور و دوستان او بودند با مذاکراتی که با حزب ایران شد حزب میهن و حزب ایران با هم یک سازمان تشکیل دادند و ما دستور دادیم که تمام شعب مادر و لایات به حزب ایران پیوندند و جمعی از افراد حزب میهن وارد کمیته و شورای حزب ایران شدند که از آن جمله بنده در کمیته حزب ایران از همان وقت وارد شدم.

س - این چه سالی است آقای دکتر؟

ج - این سالی است که قوام السلطنه می‌خواهد بیاید.

س - سال ۱۹۴۶ باید باشد؟

ج - ولی شاید سال ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ باشد. در همین دوران که امریکاهم نیروهایش را وارد ایران کرده بود و علاقه‌ی تازه‌ای به وضع ایران نشان میداد. سیاستمدارهای ایران هم علاقه مند شده بودند که پای امریکارادرس سیاست ایران برای مقابله با روسها و انگلیسها وارد بکنند. با توسعه نفوذ امریکاجمعی از نمایندگان شرکتهای نفت امریکایی در زمان حکومت ساعد مراغه‌ای به ایران آمدند و مذاکراتی راجع به واگذاری امتیاز نفت در ناحیه بلوچستان و آن حدود کردند. مذاکرات با امریکائیهایی در جریان بود که حزب توده از آن اطلاع یافت و در برابر آن ایستادگی کرد ما هم با دادن هرگونه امتیاز به خارجیا مخالف بودیم. بخاطر دارم که دکتر رضارادمنش در مجلس سخنرانی کرد و گفت، ما با دادن هرگونه امتیازی به هر دولت خارجی مخالف هستیم. و در همین زمان بود که مصدق قانون معروفش را به مجلس پیشنهاد کرد. قانونی که مذاکره و دادن هرگونه امتیازی را به هر دولت و شرکت خارجی تا زمانیکه جنک باقی است و نیروهای خارجی در ایران هستند ممنوع می‌کرد. او طرح خود را در یک جلسه فوق العاده به مجلس پیشنهاد و آنقدر ایستادگی کرد تا آن قانون در همان جلسه به تصویب رسید. با توسعه‌ی نفوذ امریکائیه اختلاف آنها با روسها روز بروز نمایانتر میشد. روسها هم در این موقع به

فکر بدست آوردن امتیازاتی افتادند. مخصوصاً میخواستند در این نواحی شمال ایران از خراسان تا آذربایجان که در اشغال آنها بود امتیازاتی بدست بیاورند که وسیله برای حفظ نیروها و مداخلاتشان در آن نواحی باشد. این بود که به ناگهان پیشنهادی از طرف دولت شوروی به دولت ایران رسید برای گرفتن امتیاز معادن شمال ایران بخصوص معادن نفت و گاز آن. این پیشنهاد با مخالفت افکار عمومی مردم ایران، مخالفت ما، حزب ایران و مخالفت دکتر مصدق مواجه شد، دولت وقت ایران در برابر آن به شدت ایستادگی کرد. بنده بخاطر دارم روزی که توده ای ها برای پشتیبانی از سیاست روسها و نماینده آنها کافتارادزه که به ایران آمده بود تظاهراتی برپا کردند و جمع کثیری از آنها با برچم و با شعار وارد خیابان شاه شدند و از خیابان شاه به خیابان استانبول رسیدند و رو به خیابان شاه آباد و مجلس میرفتند. در بین خیابان استانبول و شاه آباد عده ای از پلیس ایران جلوی آنها را گرفت و متوقفشان ساخت. بلافاصله اتومبیلهای زره پوش و سربازان روسی رسیدند و نیروهای ایران را کنار زدند و راه را برای توده ای ها باز کردند که بتوانند تظاهراتشان را بپایان برسانند و این یکی از مواقعی بود که لطمه ای شدید به محبوبیت حزب توده وارد آمد و هویت آن شناخته شد. حزب توده تا آن زمان که جنبه ی وطن دوستی داشت و وابستگی اش به سیاست خارجی روشن نشده بود کتش زیادی داشت و بخوبی میتوانست در مقابل حکومت های مرتجع، در مقابل احزاب و عناصر مرتجع و وابسته به استعمار غرب مبارزه کند در بسیاری از موارد مبارزه ماهم با دست راستی ها، با حکومتها و نمایندگان مرتجع مجلس در همان خط بود ولی در اینجا که آنها این پشتیبانی را از سیاست شوروی کردند اختلاف ما با آنها یکی ظاهر و نمایان شد. از همین زمان بود که روسها بفکر این افتادند که موضع خودشان را در شمال مستحکم کنند و آن قضایای ناگوار آذربایجان و کردستان را پیش آورند. پیشه وری در آذربایجان به دستگیری روسها قیام کرد و حکومت رسمی آنجا را ساقط کرد و دولتی برای خود تشکیل داد. علاوه بر آن در مهاباد هم قاضی محمد به دیدار رهبر آذربایجان شوروی علی اوف یا باقراف رفت و آنها هم در کردستان شمالی مشغول فعالیت تجزیه طلبانه دیگری شدند. در آن موقع یکی از افراد وابسته به جمعیت مادر مهاباد رئیس فرهنگ بود و زمانی که قاضی محمد شروع به کار کرد آنجا را تخلیه نمود به تهران آمد و گزارش جریان را به من داد و او شخص دکتر محمد مکرری بود. دکتر محمد مکرری که جزو همکاران ما بود علناً بمن گفت، اینها حقیقتاً تجزیه طلب هستند، واقعا زیر فرمان

روسها هستند و هر تظاهری که میکنند بکلی بی اساس و بی پایه است. ما هم در برابر این جریانهای آذربایجان و مهاباد شعاری که میدادیم این بود که باید آزادی و دموکراسی برای تمام ایران باشد. نظامی برای ایالات و ولایات نخواهیم که در تمام ایران حکمفرما باشد و در تمام مناطق ایران اجرا بشود. ما با سازمانهایی نظیر انجمنهای ایالتی و ولایتی و حتی تعدیل قوانین آن بطوریکه اختیارات سازمان های محلی بیشتر باشد موافق بودیم ولی بشرط اینکه برای تمام ایران و همه ی استانهای ایران باشد و با نمایندگان آنها هم در نشست هایی که گاهی اتفاق می افتاد می گفتم شما چرا اقدامی نمیکنید که برای تمام ایران باشد؟ چرا برای يك نقطه معین از ایران میخواهید که سایر مردم آزاد بخواند ایران و سایر مردم ضد استعماری ایران نسبت به شما سوژن داشته باشند و شما را عامل يك سیاست و دولت خارجی دیگری معرفی بکنند. ولی این حرفها به گوش آنها نرفت زیرا که آزادی و استقلال عمل واقعی نداشتند. در این مواقع بود که جنگ بین الملل هم پایان می یافت و بر طبق قراردادها بنا بود که قشونهای خارجی از ایران بیرون بروند. انگلیس و امریکا اعلام کردند که قشون هایشان را خارج میکنند و به دولت متحده شان هم اعلام کردند که آنها هم خارج بکنند ولی دولت شوروی استنکاف نمود. اول به بهانه اینکه جنگ با ژاپن ادامه دارد و بعد هم به بهانه ی دیگری حاضر نشد که ایران را تخلیه کند و همین مادریك محظور بین المللی بزرگی افتاد. در این موقع بود که سیاستهای بین المللی به كمك ایران آمدند و قوام السلطنه هم بر سر کار آمد و عمر مجلس چهاردهم به پایان رسید.

قوام السلطنه یکی از رجال قدیمی و استخواندار مملکت بود. خیلی ها درباره او هم بد گفته اند و ما هم در دوره ی مصدق با او در افتادیم او يك مرد ملی و آزادیخواه نبود. اشراف زاده و از اشراف قدیم بود و با سیستم اشرافی حکومت میکرد. با ایده آل ما و با افکاری که ما برای اداره مملکت داشتیم به هیچوجه انطباق نداشت ولی در این موقع که مجدداً به مقام نخست وزیری رسید در واقع مصدر خدمت نمایانی برای مملکت شد و آن کوشش موفق او برای بیرون کردن روسها از ایران بود. در این موقع که قوام السلطنه نخست وزیر شد و مظفر فیروز هم معاون او بود با ما ارتباط زیاد داشتند. مظفر فیروز مخصوصاً خیلی کوشش داشت که مراد دستگاه خودشان وارد بکنند و اولین قانون کاری که آنها نوشتند، دريك کمیسیونی بود که من اداره اش میکردم و در دفتر نخست وزیری یعنی در دفتر مظفر فیروز بود و مظفر فیروز را بعنوان دبیر کل

سندیکاهای کارگری معرفی میکرد و شاید هم نظرش بر این بود که به من يك سمت مهم دولتی واگذار کنند. ولی من بهر کیفیتی بود، چون اعتماد زیادی نداشتم، شانه خالی میکردم و از همکاری با آنها کناره میگرفتم که یکروز مظفر فیروز در اتاق دفترش به من گفت، آقای دکتر سنجایی چرا ظفره ای میزنید؟ چرا ماطله میکنید؟ امروزه دوره ای است که پدر کشته ها، برادر کشته ها باید به همدیگر دست بدهند و انتقام خودشان را بگیرند. من آنجا احساس کردم که تمام کوشش او علیه شاه است و خلاصه در عین اینکه روابط همکاری با آنها داشتیم اما به ترتیبی نبود که روبه قبول يك مسئولیتی بروم. یکروزی قوام السلطنه مهندس فریور و مرا احضار کرد و آن زمانی بود که جعفر پیشه وری آمده بود تهران و او را در باغ جوادیه که يك عمارت و پارک خیلی مجلل و مفصل در بیرون شهر تهران است جاداده بودند و پلیس هم جلوی باغ گذاشته بودند و به کسی اجازه ورود به آنجا و ملاقات با او را نمیدادند مگر تا اینکه جواز مخصوص داشته باشد. جعفر پیشه وری با عموی کوچک من سالار ظفر سنجایی از پیش آشنایی داشت و سالار ظفر کسی بود که من روز قبل هم اشاره کردم که در جریان فعالیتها علیه رضاشاه بود و بعد هم متواری شد و فرار کرد و به شوروی رفت. جعفر پیشه وری ارتباط دوستی با او داشت و به این مناسبت اسم سنجایی برای او يك مفهوم و معنای خاصی داشت. قوام السلطنه به ما گفت، چرا شما با اینها نزدیکی نمیکنید؟ شما با توده ای ها و با پیشه وری ها گرم بگیرید و آنها را نصیحت کنید. در همین زمان بود که ائتلاف بین حزب ایران و حزب توده صورت گرفته بود. این ائتلاف در واقع زمینه ای برای پیشرفت همان نظریه یعنی سیاست دولت وقت قوام السلطنه و برای کاری بود که نتیجه نهایی اش تخلیه قوای روس از ایران باشد.

س - بنابراین آقای مهندس فریور با پیشنهاد آقای قوام السلطنه موافقت کردند که این کار عملی بشود.

ج - حالا اجازه بدهید. بعد ما پیش پیشه وری رفتیم و با او صحبت کردیم. بنده مخصوصاً یادم است به ایشان گفتم، آقا شما چرا کاری نمیکنید که همه ملت ایران مثل آذربایجان از شما استقبال کنند و همه شمارا رهبر خودشان بدانند. شما این آزادی و اصلاحات دموکراسی را که میخواهید چرا فقط برای آذربایجان میخواهید؟ برای همه ایران بخواهید که مردم از این توهم درباره شما خلاص بشوند و شما در داخل مملکت نیرو بگیرید. قوام السلطنه مخصوصاً به ما تأکید کرد که درباره ارتش آذربایجان با پیشه وری صحبت

کنیم چون اختلافشان بیشتر بر سر این بود که قوام السلطنه میگفت باید ارتش اذربایجان ضمیمه ارتش ایران بشود و حکومت ملی اذربایجان ارتشی نداشته باشد ولی پیشه‌وری با این نظر مخالف میکرد. در انجمنده باز با ایشان در افتادم و گفتم این نظر نخست وزیر يك نظر درستی است و اگر شماروی این امر سماجت کنید سوطن مردم به شما زیادتر خواهد شد.

س - پاسخ پیشه‌وری به این سئوالات و مطالب شما چه بود آقای دکتر سنجابی ؟
ج - کاملاً مخالف بود.

س - چه استدلالی برای آن میکرد؟

ج - میگفت اول باید يك نقطه آزاد بشود، آباد بشود تا اثر آن به تمام ایران سرایت کند و دیگران هم از آن تقلید کنند.

در این ایام بین حزب دموکراتی که قوام السلطنه تشکیل داده بود و مظفر فیروز کارگردان اصلی آن بود و ائتلافی که بین حزب ایران و حزب توده صورت گرفته بود و حزب ایران از يك طرف و حزب توده از طرف دیگر جلسات متعددی در شبها تشکیل میشد که می نشستند صحبت و تعارفاتی رد و بدل میکردند.

به خاطر دارم که يك روز از جانب حزب توده دعوتی شده بود برای تشکیل يك جلسه مشترك از همین شب نشینی های عمومی که با هم می نشستیم و صحبت میکردیم ، در آنجا رضاروستا این شعر را خواند که خیلی برای من ناگوار آمد و آن این بود:

خوش خبر باش ای نسیم شمال
که به ما میرسد زمان وصال

خلاصه کوشش مادر این جهت بود که آنها را در جهت عمومی مملکت وارد کنیم و از آن جنبه محلی و خود مختاری خواهی محلی منصرفشان سازیم . صحبت هایی هم که گاهی مصدق در مجلس میکرد باره ارائه تقاضاهای آنها و توجیه شکایات آنها هم برای این بود که آنها را به این راه هدایت کند و آنها متوجه بشوند که مردم ایران میلیون ایران آنها را میپذیرند و تقاضاهای آنها را مورد توجه قرار میدهند و الا مصدق که مرد دور اندیش و وطن دوست و بی ارتباط با هرگونه سیاست خارجی بود در باطن دل میدانست که آنها از کجا برخاسته اند و هدفشان چیست . منظور هم این بود که بيك کیفیتی این مخمسه و این گرفتاری که برای ما بوجود آمده از سر مملکت رفع بشود. قوام السلطنه که زمامدار شد دوره ی مجلس چهاردهم به پایان رسید و مجلس پانزده میبایستی افتتاح بشود. در موقعیکه گفتگو برای انتخابات مجلس پانزدهم و آمدن و شدهای قوام السلطنه

به مسکو و مذاکرات او با دولت شوروی و بستن آن قرارداد معروف قوام - سادچیکف بود فشار زیادی از طرف ملیون راجع به شروع انتخابات میشد. ولی قوام السلطنه با تدابیر و حیلی این انتخابات را عقب میانداخت، شاید هم حق با او بود. در مذاکراتی که با او میشد او حاضر بود که حزب توده عده ای نماینده برای انتخابات معرفی کند و از حزب ایران که در تهران و تاحدی در بعضی از شهرستانها مثل کرمانشاه و گیلان زمینه هایی داشت افرادی انتخاب بشوند و هم چنین از دیگر احزاب و جمعیت ها که از او پشتیبانی میکردند احزاب مؤتلف آنوقت چهار پنج جمعیت بودند از جمله حزب ایران و حزب توده و دموکراتهای آذربایجان که از طرف آنها استاندارشان بنام دکتر جاوید به تهران آمده و در جلسات شرکت میکرد و از طرف کردستان صدر قاضی برادرزاده قاضی محمد که وکیل مجلس بود. یک دسته ای هم بنام جنگلی ها که جانشین های مرحوم میرزا کوچک خان بودند اینها هم با ما همراهی داشتند و در ذهن همه این طور وانمود میشد که مجلس آینده یک مجلس ائتلافی از حزب دموکرات قوام السلطنه و این احزاب خواهد بود. ولی قوام السلطنه در یک جلسه ای که صحبت از تعداد نمایندگان بوده همه ی ما گفت، صلاح نیست که حزب دموکرات در این پارلمان اکثریت مطلق نداشته باشد. باید اکثریت مطلق از آن او باشد. البته به احزاب دیگر هم وعده هایی میداد. ولی ما اعتماد کامل به او نداشتیم. حزب ایران از میان رجال آن دوره فقط اعتقاد به دکتر مصدق داشت. و قتیکه قوام السلطنه انتخابات را شروع کرد مصدق میدانست که او این انتخابات را بمیل خود و از افراد سرسپرده بخود خواهد کرد. این بود که تحصن اول او در دربار صورت گرفت. در این تحصن که قوام السلطنه نخست وزیر و دکتر شایگان هم وزیر فرهنگ او بود ما همراه دکتر مصدق نبودیم. افرادی که همراه او بودند امثال حاج عزالمالک اردلان و سید محمد صادق طباطبایی و امام جمعه تهران و از این قبیل اشخاص بودند که بعنوان اعتراض به انتخابات غیر قانونی و تقاضای آزادی انتخابات در دربار متحصن شدند. ولی با قدرتی که قوام السلطنه داشت و بی اختیاری و بی کفایتی شاه و حمایتی که در آن موقع سیاستهای خارجی نسبت به قوام السلطنه نشان میدادند ترتیب اثری به این تحصن دکتر مصدق داده نشد و تحصن هم در میان مردم انعکاس فوق العاده ای پیدا نکرد.

نکته جالبی اینجا هست که من آنرا از خود دکتر مصدق شنیدم که روزی برای ما راجع به همان تحصن اول زمان قوام السلطنه صحبت میکرد میگفت، آقا ما رفتیم تحصن وعده

ای با ما بودند، وقتی ما رفتیم در دربار و متخصص شدیم من نگاهی به اطراف کردم و دیدم غالب اشخاصی که با من آمده اند عوامل انگلیس هستند. در آنجا من متوجه شدم و به خود گفتم مصدق انگلیس ها تو را اینجا فرستاده اند؟ خلاصه آن تحصن بجایی نرسید و مصدق بدون گرفتن نتیجه بیرون آمد.

س - یادتان هست آن تحصن چه مدتی طول کشید؟

ج - نخیر چند روزی طول کشید نمیدانم ولی یادم میآید کسی که از طرف دولت به مصدق جواب میداد دکتر شایگان بود که تقاضای مصدق را رد کرد و مصدق مجبور شد که بیرون بیاید. گفتگوی این انتخابات در جریان بود. در کابینه قوام السلطنه از حزب توده سه نفر ایرج اسکندری و دکتر فریدون کشاورز و دکتر یزدی و از حزب ایران هم الهیار صالح شرکت داشتند. در جلسات مشترکی که در دفتر مظفر فیروز هفته ای یکی دوبار تشکیل میشده می مامیر فتم، در آن موقع سفیر آمریکا در ایران جورج ال ن بود. مظفر فیروز يك روز از من خواش کرد که با همدیگر برویم و جورج ال ن را ببینیم. من با مظفر فیروز دیدن او رفتم. جورج ال ن آن روز بمن گفت، مردم ایران، هموطنان شما از شما انتظار دارند که يك نمونه کامل وطن دوستی برای مملکتان باشید. خلاصه اینکه قوام السلطنه با همه بازی میکردهم با حزب توده، هم با حزب ایران و هم با روسها. در عین اینکه دعوی ایران در سازمان ملل راجع به تخلیه ایران از قوای روس در جریان بود و نمایندگان ایران که تقی زاده و حسین علا بودند.

س - حسین علا بله.

ج - ایستادگی و سماجت می کردند قوام السلطنه هر چند بظاهر دستور میداد که آنها دعوی ایران را پس بگیرند اما در باطن آنها را تشویق میکرد که برخلاف نظر دولت این دعوا را ادامه بدهند. این بود که دعوا در شورای امنیت سازمان ملل ادامه داشت در ضمن اینکه این سروصداها بود قوام السلطنه به روسیه رفت و آن قرارداد را منعقد کرد که اساس آن برای این بود که روسها ایران را تخلیه کنند و وعده تشکیل يك شرکت نفت مختلط ایران و روس به آنها داده شد. قوام السلطنه همین که از روسها اطمینان حاصل کرد یک مرتبه در صدد آن برآمد که گرفتاری حزب توده و حزب ایران را از سر خودش رد بکند و کابینه اش را به ناگهان منحل کرد و کابینه جدیدی تشکیل داد که صالح و افراد حزب توده را از آن برکنار نمود.

خلاصه نتیجه کار قوام السلطنه يك عمل مفید برای ایران شد و از این جهت باید گفت

که وجود او مشر ثمر و مایه خیری گردید و اگر قوام السلطنه هیچ کار دیگری نکرده باشد و گناهان زیادی هم برگردن داشته باشد که بعداً ما هم برگردن او گناهان دیگری بار کردیم اما در این مورد خدمتی کرد که در تاریخ ایران باید مورد تقدیر قرار بگیرد. البته باید بگوئیم که این نتیجه تنها حاصل عمل قوام السلطنه و سیاست او نبود بلکه استقامت و فشار و کمک امریکائیان هم در این مورد خیلی مؤثر بود. آنطور که معروف و مشهور است حتی ترومن به دولت شوروی اعلام کرد که امریکا در این امر ساکت نخواهد نشست و اگر لازم باشد از نیروی نظامی اش استفاده خواهد کرد و شاید ترس از بپ آتمی که روسها در آن موقع فاقد آن بودند نیز در پیشبرد این سیاست مؤثر شد. این فشار و اخطار امریکائیان با فعالیت مدیران قوام السلطنه سبب شد که روسها ایران را تخلیه کنند. و این اثر نیک از قوام السلطنه باقی بماند.

س - آقای دکتر سنجابی امروز میخواهم از حضورتان خواهش کنم که راجع به مظفر فیروز یک مقداری برای ما صحبت بفرمائید. مظفر فیروز را در غالب مطالبی که نوشته شده است یک شخص روسوفیل معرفی کرده اند، آیا واقعاً مظفر فیروز طرفدار ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و شوروی و حزب توده بود یا نه او فقط میخواست از این وسیله برای انتقامجویی از دستگاه پهلوی استفاده کند؟

ج - عرض کنم مظفر فیروز در آن زمان جوانی متحرک، پرجوش و خروش، فعال و ناآرام بود. بنظر بنده فکر اصلی و اساسی او کینه جویی نسبت به شاه و کوشش در برانداختن سلسله پهلوی بود ولی مظفر فیروز را نمیتوانیم معتقد به اصول مارکسیستی و از این جهت عامل سیاست شوروی بدانیم. البته عمه ی او نمایلات کمونیستی داشت ولی خود مظفر فیروز اینطور نبود. مظفر فیروز اگر بخاطر تاسان باشد در ابتدا با سید ضیا همراهی کرد. سید ضیا الدین کسی بود که در اوایل انتخابات دوره چهاردهم انگلیس ها و از فلسطین باسلام و صلواتی به ایران آوردند و از یزد در غیاب خودش انتخابش کردند و وکیل مجلس شد و او با تشریفاتی وارد تهران شد و چای نعنای و کلاه پوستی و عنعنات ملی براه انداخت و وعده ای از اشخاص فرصت طلب هم مانند جواهر کلام دور و بر او جمع شدند و شروع به فعالیت و کوشش های سیاسی کردند.

کوشش سیاسی سید ضیا در آن زمان مصروف مخالفت و مقابله با توده ای ها و مقابله با سیاست شوروی بود. یعنی انگلیس ها و ارباب همین منظور آوردند. در ضمن هم

مخالفت پادشاه . بنده بخاطر دارم که در آن زمان ما یک سازمانی بنام طرفداران عشایر ایران که تازه از زندانهای رضا شاه آزاد شده بودند در تهران بوجود آورده بودیم که از عشایر مختلف نماینده داشت ، کوشش ما برای این بود که دولت ایران در مقام استمالت و کمک مالی و اقتصادی و فرهنگی به این عشایری که در گذشته این صدمات را دیده اند بریاید و از این راه میخواستیم این جمعیت را مؤثر قرار بدهیم . ولی سیدضیالالدین یک شبی بوسیله مرحوم امیرچنگ بختیاری ، که بابتندگی خیلی دوستی داشت خواهان ملاقات با من شد، در منزل امیرچنگ با او ملاقات کردم سیدضیاصحبتی راجع به همین سازمان عشایری و امور عشایری کرد و بعد متوجه شدم که هدف اصلی او استفاده از عشایر در مقابل شاه است . در آن زمان ما نسبت به شاه که یک پادشاه مظلوم و جوان نوکاری بود چنین نیتی نداشتیم و بلکه برعکس در مقابل نیروهای اشغالگر و عوامل آنها میخواستیم او را تقویت کنیم . مظفر فیروز در آن زمان با سیدضیاصحبتی می کرد و کارگردان اصلی کارهای سیدضیا بود و توده ای ها علیه سیدضیا شروع به مبارزه ی شدید کردند . اگر مظفر فیروز تمایلات کمونیستی داشت یا واقعاتی که به سیاست شوروی بود این همکاری اولیه او که یکی دو سال دوام داشت با سیدضیا اصلا بی معنی جلوه گرمی شد . بعد از زمان قوام السلطنه هم که عامل مؤثر و فعالی در کابینه او بود کوشش و فعالیتش باز بر همان محور بود . یعنی از قدرت قوام السلطنه و از همکاری با توده ای ها میخواست بمنظور هدف خودش استفاده کند که ضدیت پادشاه بود . ولی بنده مظفر فیروز را هیچوجه متمایل به شوروی ها و دارای مسلک و مرام کمونیستی نمیدانم و نمیدانستم .

س - خیلی ممنونم . یک مسئله دیگری که من میخواستم از شما سؤال بکنم راجع به مسئله آذربایجان و اعتبارنامه ی پیشه وری بود . همانطوریکه شما اطلاع دارید اعتبارنامه پیشه وری در مجلس رد شد، من میخواستم بینم که آیا دکتر مصدق هم مخالف ورود پیشه وری به مجلس بود یا اعتبارنامه ی او مخالفت کرد یا نه ترجیح میداد که او را در مجلس نگه دارد؟

ج - در واقع من این نکته را شخصاً بخاطر ندارم که در رأی ای که درباره پیشه وری گرفته شد چه اشخاصی دفاع از او کردند و چه اشخاصی با رد کردن اعتبارنامه او مخالفت کردند . ولی بطوریکه بخاطر دارم که از مصدق بعد همامی شنیدم که در بعضی موارد میگفت که یکی از کارهای بی معنایی اساس مجلس چهاردهم رد اعتبارنامه ی

پیشه وری بود، برای اینکه اگر پیشه وری در مجلس باقی میماند و کارها و فعالیتش را از طریق مجلس ادامه میداد شاید متوسل به عمل دیگری که همان قضایای آذربایجان و خود مختاری طلبی آذربایجان باشد نمیشد، تا اندازه ای که من بخاطر دارم این است . ولی در آن رأی گیری مجلس نمیدانم چه اشخاصی با او موافقت داشتند و چه کسانی مخالفت کردند.

س - مسئله دیگری که من دوست دارم راجع به آن توضیحاتی بفرمائید مربوط به ائتلاف حزب ایران با حزب توده و با فرقه دموکرات آذربایجان است . و بعد این ائتلاف شکسته شد . من میخواستم ببینم که این ائتلاف قبل از ورود قوای دولتی به آذربایجان بود یا بعد از بازپس گرفتن آذربایجان بود . و اگر لطف بفرمائید یک مقدار بیشتری توضیح بفرمائید راجع به چگونگی این ائتلاف و همچنین راجع به شکسته شدن آن .

ج - عرض کنم این ائتلاف اصولاً فقط با حزب توده بود و با حزب آذربایجان یا دموکرات کردستان حزب ایران ائتلافی نداشت . این ائتلاف موقعی صورت گرفت که اقدامات و کوششهایی از طرف دولت برای بیرون راندن قوای روس از ایران و خاتمه دادن به غائله آذربایجان شروع شده بود و قوام السلطنه در مقام تدبیرهایی بود که با استمالت از توده ای ها و وارد کردن آنها به کابینه و با مذاکره و صحبت با پیشه وری و نمایندگان کردستان و بعد با خود دولت شوروی و با پشتیبانی که از مقامات بین المللی نسبت به ایران میشد این امر را فیصله بدهد و وسیله خروج قوای شوروی را از ایران فراهم بیاورد و به غائله آذربایجان خاتمه بدهد . گمان میکنم در مذاکرات دیروز تذکره دادم که خود قوام السلطنه به مانصیحت و راهنمایی میکرد که با آنها مدارا کنیم و گرم بگیریم و حتی خود او یگوقتی از ما خواست که به ملاقات پیشه وری که برای مذاکره با قوام السلطنه به تهران آمده بود برویم و با او مذاکره بکنیم . ماهم اینکار را کردیم و در آن مدت ائتلاف حزب ایران فقط با حزب توده به این منظور بود که ماهم میخواستیم به سهم خود زمینه را برای اینکار فراهم بکنیم . ولی ائتلاف با حزب دموکرات آذربایجان اصلاً صورت نگرفت . منتهی در آن ایام جلساتی در دفتر مظفر فیروز تشکیل میشد، جلسات متعددی ، که نمایندگان از حزب ایران ، از حزب توده ، از فرقه دموکرات آذربایجان و از دموکرات کردستان در آن شرکت میکردند . چند شب هم شب نشینی هایی داشتیم جلسات شبانه ای که یکوقت در داخل حزب ایران یکوقت در محل حزب توده و یکوقت در محل حزب دموکرات قوام السلطنه تشکیل میشد و این صحبتها و این